

چاپ نوشت (۶)

منظومه میرزا زین العابدین شیرازی، سفرنامه و گزارشی از
کتابت و چاپ قرآن سی ورقی در دوره قاجار

۳۱-۷۵

چکیده: مقاله حاضر معرفی و بازنشر منظومه‌ای به قلم میرزا زین العابدین بن محمدرضا شیرازی منشی دوم سفارت انگلستان و از خوشنویسان عصر قاجار است. او در این منظومه به شرح زندگی خود و ماجرای کتابت قرآن سی ورقی و چاپ و انتشار آن در استانبول و سفری که به وین داشته می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها: قرآن، مستندسازی، قرآن سی ورقی، قاجار، سفرنامه، چاپ، چاپ گراور خوشنویسی، میرزا زین العابدین شیرازی

از دوست و مجموعه‌دار عزیز جناب آقای کامران نجف‌زاده
کمال تشکر دارم که سخاوتمندانه از مجموعه شخصی خود
تصویری با کیفیت از نریمان خان قوام السلطنه را در اختیار
من گذاشتند و این تصویر برای اولین بار در این مقاله منتشر
می‌گردد.

Notes on Book Publishing (6)

The Poem Collection of Mīrzā Zainul ‘Ābidin Shīrāzī, a Travelogue and a Report on the Writing and Printing of the Thirty-Page Qurān in the Qajar Period.

Majid Gholami Jaliseh

Abstract: This article introduces and republishes a poem collection written by Mīrzā Zainul ‘Ābidin bin Muhammad Rizā Shīrāzī, the second secretary of the British Embassy and one of the calligraphers of the Qajar era. In this collection, he describes his life and the story of writing the 30-page Qurān, printing and publishing it in Istanbul, and his trip to Vienna.

Keywords: Qurān, Documenting, Thirty-Page Qurān, Qajar, Travelogue, Printing, Calligraphy, Gravure Printing, Mīrzā Zainul ‘Ābidin Shīrāzī



تصویر ۱. محمد
ولیخان نصرالسلطنه
(کتابخانه مرکزی
دانشگاه تهران)

مقدمه

در چاپ نوشت (۵) ضمن معرفی قرآن‌های کم‌ورق، «قرآن سی‌ورقی» میرزا زین‌العابدین شیرازی را که باتکنیک چاپ گراور در استانبول چاپ و انتشار یافته بود به تفصیل معرفی نمودم. این قرآن از جهت تعداد کم صفحات و هنر کتابت و همچنین از نظر تکنیک چاپ یکی از مهم‌ترین و شاخص‌ترین کتاب‌های چاپی در دوره قاجار به‌شمار می‌رود. کاتب این قرآن بعد از چاپ این قرآن و بازگشت از مسافرت اقدام به چاپ منظومه‌ای می‌نماید که آنرا در وین به‌نگارش درآورده و احتمالاً در طهران آنرا تکمیل نموده است. این منظومه همانند قرآن سی‌ورقی میرزا زین‌العابدین بسیار حائز اهمیت است. چرا که از معدود سندپردازی و یا به اصطلاح فرنگی (documentation) دست‌اولی است که از فرایند تولید یک کتاب به‌دست ما رسیده است.

در پس نوشتن هر کتاب، رساله و مقاله‌ای، مجموعه‌ای از اتفاقات رخ می‌هد که مع‌الاسف خوانندگان هیچ‌گاه از آنها مطلع نمی‌شوند. هدف و نیت نویسنده و مسیری که تا اتمام نگارش آن اثر طی نموده، همراهان او، مشکلات و سختی‌هایی که در این مسیر بر او تحمیل شده و یا خوشی‌ها و شادمانی‌هایی که در مسیر نگارش اثر و یا حتی پس از اتمام آن به او دست داده است و بسیاری از موضوعات دیگر از جمله آگاهی‌ها و یا بهتر بگویم تجربیاتی است که هیچ‌گاه مکتوب و به خوانندگان منتقل نمی‌گردد.

اما از نکات قابل توجه در خصوص قرآن سی‌ورقی میرزا زین‌العابدین آنست که او بعد از چاپ و انتشار این قرآن و بازگشت از سفر دور و دراز خود دست به چاپ این «منظومه» زده و طی آن ضمن معرفی اجمالی خود و مسیر زندگی‌اش به نیت و چگونگی کتابت و بعد از آن چاپ و انتشار این قرآن و مسافرتی که به واسطه چاپ این اثر به فرنگستان داشته می‌پردازد. از این حیث این منظومه را می‌توان نخستین مستندنگاری مستقل انتشار یک کتاب در دوره قاجار دانست که همچون اصل کتاب، یعنی قرآن سی‌ورقی متنی یگانه و قابل توجه است.

سفرنامه منظوم

میرزا زین‌العابدین این منظومه را در وین به‌نظم درآورده و چنانچه در همین منظومه اشاره می‌کند هدف او از نگارش این منظومه، که بخش زیادی از آن نیز ماجراهای سفر او به کشور اتریش و شهر وین

است، آگاهی مردم ایران برای مقایسه و طی طریق در مسیر توسعه و پیشرفت است.
نظم شد این مختصر اندروین بهر آگاهی ابناء وطن
که چگونه این عزیزان رهروند تا بخوانند و قیاس از وی کنند

از حیث محتوا این منظومه را باید به سه بخش کلی تقسیم نمود، بخش اول زندگی شخصی
زین العابدین از کودکی تا زمان کتابت قرآن سی و رقی، بخش دوم کتابت قرآن سی و رقی و چاپ و نشر
آن و بخش سوم سفرنامه او به بلاد فرنگ که البته باهدف چاپ قرآن سی و رقی صورت می‌گیرد.

سفر میرزا زین العابدین به فرنگ در یکی از مهمترین برهه‌های تاریخی ایران یعنی درست زمانی که
ارتباط مردم ایران با غرب بیش از گذشته آسان گشته و رو به فزونی نهاده و نگاه به جهان متریقی بیش
از هر زمان دیگری در میان مردم ایران پررنگ شده، صورت می‌گیرد.

تصویر ۲. علاء الملک
تبریزی (کتابخانه
مرکزی دانشگاه تهران)

در همین دوران است که بسیاری از روشنفکران و
اصلاح‌طلبان ایرانی در مقایسه با غرب نسخه‌های
مختلفی برای بهبود وضعیت ایران تجویز می‌نمودند
و میرزا زین العابدین شیرازی نیز که سفری پرماجرا به
امپراطوری عثمانی و بعد از آن به اتریش داشته نیز
در این منظومه به بیان نقطه نظرات خود می‌پردازد.

او در بخش اول این منظومه طی چهار فصل و به
نثر به بیان راهکارهای توسعه ایران در آن دوران
می‌پردازد. از نظر او راه حل ترقی و آبادی ایران در
دینداری، اطاعت از پادشاه، تحصیل علوم جدید
و توسعه تجارت و کشاورزی و زبان‌های خارجی و
در نهایت همدلی مردم و ساخت راه‌های زمینی و
دریایی است. زین العابدین در حالی دینداری و
اطاعات از پادشاه را از اولین رهکارهای پیشرفت
عنوان می‌کند که در همین منظومه با اشاره به مجلس
و مشروطیت در اتریش، پارلمان و مشورت را با اشاره
به آیات قرآن یکی از احکام الهی برمی‌شمارد.



پارلمنت و طرز و طور مشورت در مطالب گفتگو با معرفت
حکم حق است این به نزدیکان و دور فاستقم امری و شاور فی الامور

جدای از مستندنگاری های میرزا زین العابدین از زندگی خود و چرایی و چگونگی کتابت قرآن سی ورقی و چاپ و انتشار آن در استانبول، این منظومه از حیث مواجه مردم ایران با غرب و برداشت های متفاوت فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی قابل تأمل و مغتنم است.

میرزا زین العابدین در سال ۱۳۱۵ق. و بعد از اتمام کتابت قرآن و بنابر توصیه شمس الدین بیک سفیر عثمانی در ایران برای چاپ قرآن سی ورقی خود راهی مملکت عثمانی و شهر استانبول می گردد و برای رسیدن به استانبول از شهرهای قزوین، رشت، انزلی، بادکوبه، تفلیس، باطوم گذر می کند. و طی این مسیر نیز با افرادی چون نصرالسلطنه حاکم گیلان و فردی با نام عبدالکریم که کنسول ایران در باطوم بوده و همچنین علاءالملک تبریزی سفیر ایران در استانبول ملاقات می کند که شرح این ملاقات ها را به اختصار در منظومه خود ذکر نموده است.

او در استانبول کاملاً اتفاقی با نریمان خان بن سلیمان ملقب به قوام السلطنه که در آن روزگار سفیر ایران در اتریش بوده مواجه می شود و از قرار معلوم بنابر پیشنهاد او برای مسافرت به وین با او همراه می گردد. اروپا و اتریش و شهر وین برای میرزا زین العابدین بسیار جذاب و مهیج است، به گونه ای که او بخش زیادی از منظومه خود را به تعریف و شناساندن مظاهر تمدن و تجدد در این شهر اختصاص و در نهایت در سال ۱۳۱۷ق. به ایران بازگشته و کمتر از یک سال بعد این منظومه را کامل و به دست چاپ می سپارد.

میرزا زین العابدین در ابتدای مسیر و حرکت به سوی اتریش در اولین رویارویی با مظاهر تجدد غرب از راه آهن و قطار نام می برد. شبکه گسترده راه آهن در اروپا و وضعیت مطلوب قطارهای آن بسیار برای او جالب توجه بوده است. قطاری تمیز، وجود شیر آب و برق در آن و همچنین خدمه مؤدب بسیار او را تحت تأثیر قرار می دهد.

بعد از ورود به وین طی فصلی با عنوان «در اوصاف شهر وین» به معرفی ویژگی های این شهر از منظرهای اجتماعی، فرهنگی، تجاری و ... می پردازد. وجود خانه های آپارتمانی (تاشش طبقه)، تیرهای چراق برق و شهری روشن و پاکیزه، متروی شبانه روزی که با عنوان راه آهن زیرزمینی از آن یاد نموده و به جای جای شهر دسترسی فراهم می نماید، از اولین چیزهایی است که نظر میرزا زین العابدین شیرازی را در شهر وین جلب نموده است.

همچنین شیرهای آب اتوماتیک که در دیوار نقاط مختلف شهر نصب بوده و با انداختن پول در



تصویر ۳: روزنی کاسه آبی که زیر آنها بود از آب پر می‌گشت و یا دستگاه‌های اتوماتیک فروش غذا و همچنین دستگاه‌های اتوماتیک فروش نقل (آبنبات) به همان شکل نیز برای او بسیار مهیج و عجیب بوده تا جایی که در منظومه خود آنها را گزارش کرده است.

دستگاه وزن‌کشی نیز از جمله غریبی بود که او در این سفر دیده و آنرا امتحان نموده است. این دستگاه دارای دو صفحه ساده زیرین و صفحه‌ای هم در بالا بوده که روی آن اعداد قرار داشت و با ایستادن بر روی صفحه ساده، وزن شما را در صفحه بالایی نشان داده می‌شد. وزن میرزا زین‌العابدین چنانچه در اشعارش بدان اشاره نموده هشتاد کیلوگرم بوده است.

از دیگر عجایبی که میرزا زین‌العابدین در منظومه خود گزارش نموده است، ورزش زمستانی پاتیناژ است. محوطه‌ای وسیع از یخ که به وسیله چراغ‌های برق روشن گشته و مرد و زن همراه با بچه‌ها و با کفشهای آهنین دست در دست هم روی آن یخها روان می‌شدند.

زین‌العابدین شیرازی در فصلی مجزا به شرح «تماشاخانه کلدسوم» می‌پردازد که در حقیقت عنوان یک سیرک با برنامه‌های مختلف است. همچنین در شب دیگر او به دیدن اپرایی در وین می‌رود که از آن با عنوان اپرای نور و ظلمت یاد می‌کند. و طی فصلی مجزا به تفصیل آنرا معرفی می‌کند.

از دیگر مجالسی که میرزا زین‌العابدین شیرازی به آن رفته و گزارش نموده است «جشن گرفتن اهالی

نریمان خان قوام السلطنه، علی‌خان ظهیرالدوله، امیربهادر جنگ (عکس از مجموعه شخصی کامران نجف‌زاده)

فرنگ برای ظهور تربیت و تمدن است» که در فصلی جدا آنرا تشریح نموده است. از قرار معلوم جشنی بزرگ و متشکل از نمایندگان کشورهای مختلف بوده است. در ادامه نیز به تشریح علوم و صنایع مغرب زمین و تأثیرات آن در زندگی مردم می‌پردازد و بالاخص به موضوع مدارس و آموزش جدید اشاره می‌کند. به نظر می‌رسد که میرزا زین العابدین از چاپخانه‌ای هم در وین بازدید داشته که به صورت شبانه‌روزی کار می‌کرده و دارای هزار و هفتصد کارگر بوده است.

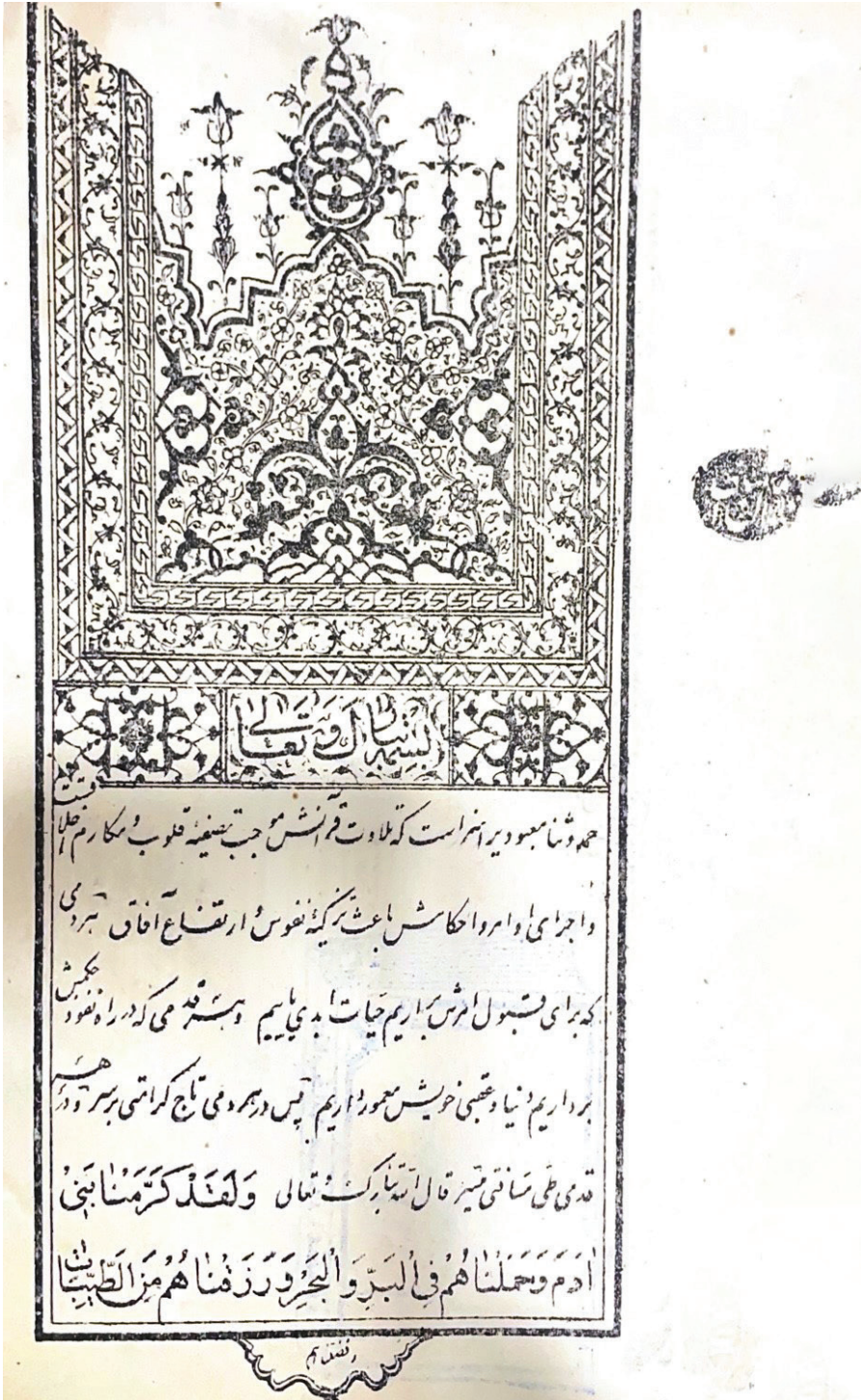
فصول و ابواب منظومه

این منظومه شامل بخش‌های زیر است:

[مقدمه]، فصل اول، فصل دویم، فصل سیم، فصل چهارم، تبصره، [آغاز منظومه]، بدو ورود بمکتب و شروع بتحصیل خط، بدو مسافرت از شیراز بطهران، شرح تفصیل واقعه خواب، ورود جناب آقامیرزا مصطفی بطهران، شرح ملاقات دو برادر فرخنده مآل، ملاقات ثانوی دو برادر فرخنده و سیر تعبیر خواب، تعبیر خواب بتشرف استکتاب مصحف مجید بطرز جدید، ملاقات با جناب شمس‌الدین بیگ، ملاقات با جناب مشارالدوله میرزا حسام‌الدین، ملاقات با جناب حاجی میرزا یحیی، ملاقات با جناب ذکاءالملک، مسافرت به بلدان بعیده، ورود بعلیه اسلامبول و ملاقات با جناب علاءالملک، ملاقات با جناب قوام السلطنه سفیر وین، مسافرت با جناب قوام السلطنه، در اوصاف شهر وین، شرح تماشاخانه کلدسوم، رفتن باپرا و شرح نور و ظلمت، جنگ نور و ظلمت و غلبه نور بر ظلمت، جشن گرفتن اهالی فرنگ برای ظهور تربیت و تمدن، در وصف علوم و صنایع مغرب زمین، تأسف، هدیه آوردن کلام الله بحضور پادشاه جمجاه اسلام‌پناه، مدیحه.

مشخصات فیزیکی منظومه

«منظومه مثنوی میرزا زین العابدین خان شیرازی مبنی بر شرح حال و مسافرت جناب معزی الیه برای طبع و انتشار فرمان ملک متان» یا «منظومه مثنوی» به شیوه چاپ سنگی در ابعاد ۱۴×۲۰/۵ سانتی‌متر و به خط نستعلیق مرتضی در سال ۱۳۱۸ ق. در طهران چاپ و انتشار یافته است. کتابی مشتمل بر ۶۹ صفحه، دارای سرلوح و کتیبه، مجدول که فصول و ابواب آن با کتیبه‌هایی با نقوش گیاهی از یکدیگر تفیک و آراسته شده است. تنها نسخه شناسایی شده از این منظومه در کتابخانه آیت‌الله بروجردی (ره) اهدایی مرحوم محمد رضانی است که تصویر آن نیز به شماره ۶۲۹۳۱ در کتابخانه دیجیتالی بیاض موجود است.

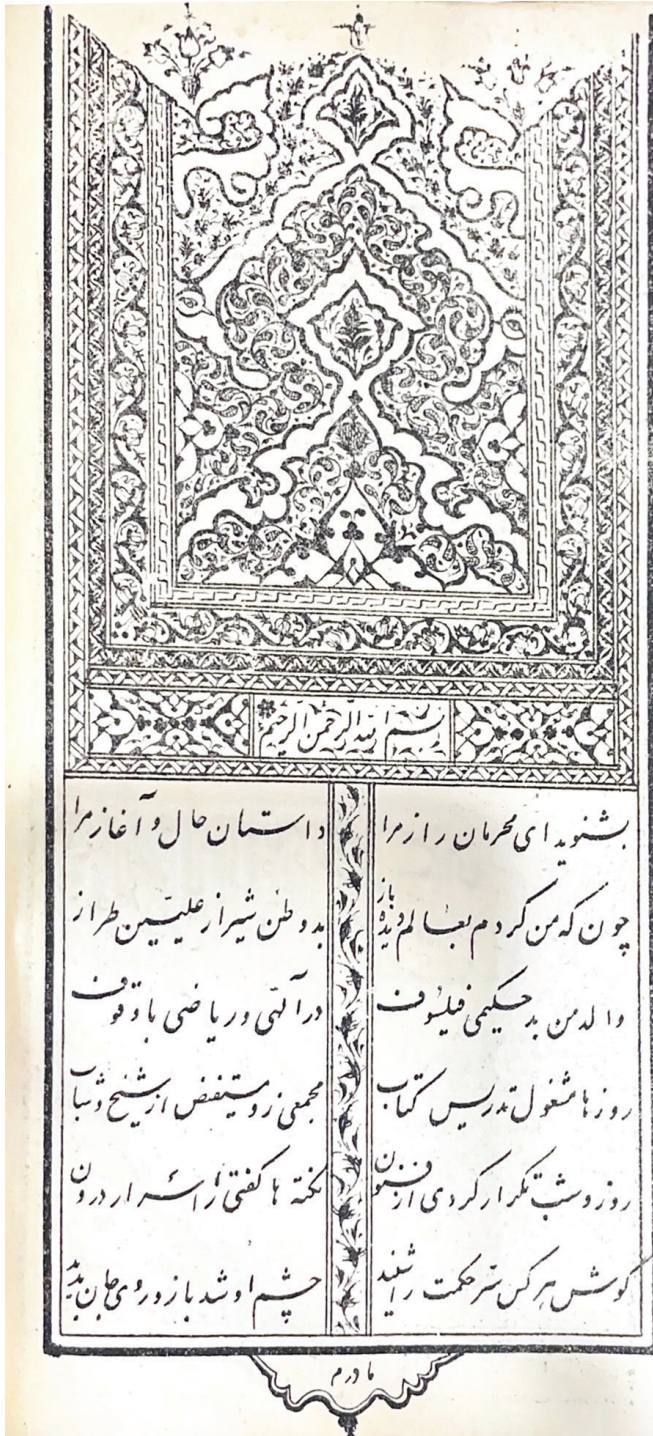


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

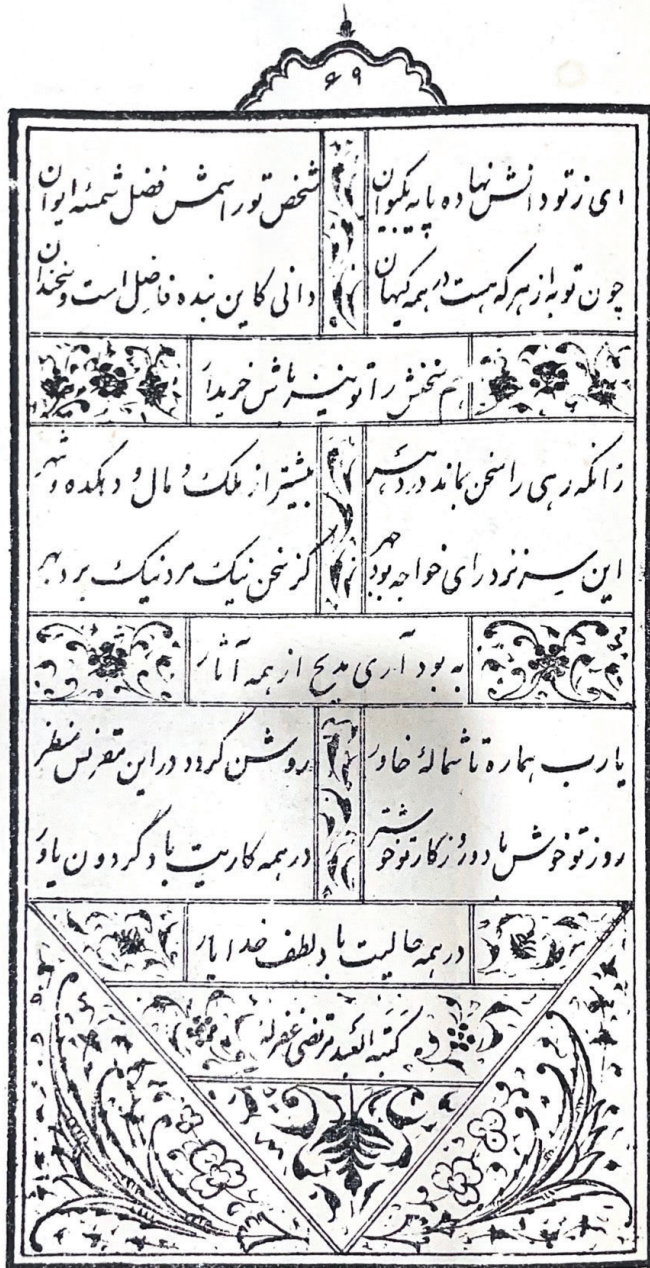
همه و ثنا بسودیر انراست که طاعت قمرش مجب تصفیه قلوب مکارم حل
 و اجزای او امر و احکاش باعث برکته نفوس ارتضاع آفاق آبروی
 که برای تسبوت امرش بر ایم حیات ابدی ایم و بسره قومی که در راه نمود
 برداریم دنیا و عجبی خویش محمود ایم پس در هر دو می تاج کرامتی بر سر آور
 قدی طی ساقی قمری قال الله بارک تعالی و لقد کرمنا بنی
 آدم و جعلناهم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات

سند

تصویر ۴. صفحه آغازین منظومه میرزا زین العابدین (کتابخانه مسجد اعظم قم)



تصویر ۵. صفحه
 آغاز منظومه میرزا
 زین العابدین شیرازی
 (کتابخانه مسجد
 اعظم قم)



تصویر ۶. صفحه پایانی منظومه میرزا زین العابدین (کتابخانه مسجد اعظم قم)

بسمه تبارک و تعالی

حمد و ثنا معبودی را سزااست که تلاوت قرآنش موجب تصفیه قلوب و مکارم اخلاقست و اجرای اوامر و احکامش باعث تزکیه نفوس و ارتفاع آفاق، هر دمی که برای قبول امرش برآریم حیات ابدی یابیم و هر قدمی که در راه نفوذ حکمش برداریم دنیا و عقبی خویش معمور داریم. پس در هر دمی تاج کرامتی بر سر و در هر قدمی طی مسافتی میسر، قال الله تبارک و تعالی وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ ۱/ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا و درود و تحیات و صلوات زکیات بر شمس فلک رسالت و بدر افق ولایت محمد و علی و بر آل و اصحاب آن بزرگواران که هادی راه نجات عبادند باد الی یوم التناد.

و بعد بر صاحبان فطرت سلیم مخفی نخواهد بود که از روی مکتب و مرسله سماوی و آیات منزله الهی و بیانات انبیاء و اولیای حق و کلمات علما و عرفا و حکمای برحق بطریق اختصار بسی لایح و آشکار است که اصول کلیه ترقی و معارف عباد و آبادی تمدن بلاد و تربیت امور معاش و معاد مبتنی بر چهار فصول و اوتاد است.

فصل اول

اقرار بر وحدانیت حق و اعتراف بر نبوت و رسالت پیمبران و ولایت و وصایت اولیای ذی حق و نیابت علمای برحق و اقامه طاعات و عبادات و اجرای خیرات و مبرات و اذکار قلبی از روی حسن عقیدت و خلوص نیت است.

فصل دوم

۳/ بمدلول کریمه یا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ^۲ اطاعت فرمان پادشان زمان که ظلّ الله فی الارض و ملجاء انام و مجری احکام و حافظ ثغور و حدود و سنن است مانند وجود مقدس اعلی حضرت قدر قدرت قوی شوکت همایون شاهنشاه معارف آگاه و پادشاه جمجاه اسلام پناه و شهریار عظیم الاقتدار خیرخواه ولینعمت کّل اهالی ممالک محروسه ایران السلطان بن السلطان مظفرالدین شاه قاجار خلد الله ملکه و دولته و نزدیکان سده سنّیه سلطنت مولی المواهب والههم حضرت مستطاب اجل اشرف ارفع معظم میرزا علی اصغر خان صدر اعظم مدّ ظله العالی که انجام دهنده آن مهماند و فر و فروغ ایام

فصل سیوم

تحصیل علوم و صناعت و حکمت و طبابت و ترویج تجارت و فلاح و اطلاع بر السنه مختلفه و

۱. اسراء: ۷۰.

۲. صاد: ۳۸.

استحضار بر فنون و کشف اسرار مکنونه است که صانع قدیم در بطون و کمون/۴/ کلیه اشیاء عالم بودیعت نهاده و چنانچه در لسان بزرگان گذشته

دل هر ذره که بشکافی آفتابیش در میان بینی

فصل چهارم

اتّصاف عباد بمحبّت و وداد و راستی و اتّحاد و ساختن راهما و پلها و اتّصال قراء و مدائن و بز و بحرها و تلطیف آبها و تنظیف حمامها و پرداختن طرق و شوارع است. قال الله تعالی عزوجل لانفرق بین احد من رسله^۳ والعلماء کنفس واحده^۴ والمؤمنون^۵ اخوه الی آخر، بنابراین این بنده فقیر زین العابدین بن حاجی میرزا رضا الشیرازی از حکماء المتألّهین قدّس سرّه بانهایت شوق و طلب در مقام آن برآمد که باستعانت الهی در کتب و صحایف آسمانی و بیانات اولیای ربّانی و کلمات علما و حکمای یزدانی از روی بصیرت رجوع نموده که شاید بطریق اختصار از آن لالی شاهوار بطور مواعظ و پند که با فایده و سودمند و حاوی و محتوی بر این فصول چهارگانه باشد استخراجی نموده بر سبیل تذکر و یادبود/۵/ برای ابناء وطن بلکه خلق عالم و کافّه بنی آدم هدیه آورم انجام این مرام را از هر گوشه توشه و از هر خرمنی خوشه بدست آورده و از حدایق معانی و حقایق معرفت انواع گل و ریاحین مدنیت و تربیت جمع آوری نموده و در دامن کردم که در این اثنا شب با حضور قلب بتلاوت قرآن مجید و فرقان حمید توفیق یافته بدین آیه مبارکه رسیده بودم که یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ^۶ از قرائت این آیت عنایت آمیز که قائل حقّ و معبود مطلق و مبلّغ نبی مرسل و رسول برحقّ و مخاطب قاطبه من علی الارض الی یوم القیمه بودند و نیز مشعر بر آیات و احکام متقنه منزله از مصدر جلالت عزّ شأنه و مبنی بر تمام مقاصد و مکنونات خاطر این بنده بود چنان بی خویش و سرمت گشتم که دامنم از دست برفت پس از ساعتی که بخود آمدم گفتم یاللعجب قرنهایست که آیه شریفه لَا زَظِبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ^۷ را قرائت میکنیم و سالهایست که کریمه وَلَا أَضْعُرُّ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبُرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ^۸ را تلاوت می‌نمائیم ولی بکلی از مقصود ۶/ و حسن معانی آن بیخبریم این غفلت و بیهوشی تاکی و این بیهوشی و مدهوشی تا چند با وجود این مائده آسمانی و آیات مبارکات سبع المثانی که هر حرفی از آن مجری معانی است تورا چه افتاده که در پی این و آنی و در رتبه فکرت سرگردان اینست ثقل عظیم و قانون قویم و صراط مستقیم و فاروق بین جحیم و نعیم اینست کتاب مسطور فی رقّ منشور

۳. بقره: ۸۵.

۴. حجرات: ۱۰.

۵. عبارت «انما المؤمنون اخوه و العلماء کنفس واحده» در دفتر چهارم مثنوی آمده و منقول است که حدیث نبوی است. با این وجود در هیچکدام از منابع روایی به چنین حدیثی دست نیافتیم.

۶. مائده: ۶۷.

۷. انعام: ۵۹.

۸. سبا: ۳.

و حکم محکم بر هر نزدیک و دور

و چه خوش گفته حکیم غزنوی بهر محبوبان مثالی معنوی
گر زقرآن کس نه بیند غیر قال این عجب نبود زاصحاب ضلال
که ز ضوء آفتاب پر ز نور غیر گرمی می نیابد چشم کور

اهالی مغرب زمین که در این عصر و زمان بصنایع و علوم و اکتشافات اسرار مکتوم افتخار می کنند و از فواید و منافی که صانع قدیم در اشیاء عالم امکان خلق فرموده بقدر امکان برخوردارند و آنافا بر معلومات و ترقیات خود می افزایند از یزدانی و اهرمنی همه خوشه چین این خرمنند چنانکه از تکالیف ۷/ مالایطاق یکی عدم اجرای احکام طلاق در ممالک یورپ بود که در این اوقات بحقیقت و نکات آن برخورده اند بهترین قواعد برای تمدن و تربیت عالم و ترتیب معاش و معاد بنی آدم تشبث بدین آیات محکماست که صورتاً و معناً از معجزات باهراستت ای کاش که بمدلول کریمه فَاذْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَىٰ مِنْ فُطُورٍ این آیات بینات را از روی معرفت و بصیرت تلاوت کنیم و هر کلمه آن را که هر یک بمثابه گوهری آبدار است و لولویی شاهوار بنظر تفکّر و تعقل زیارت نمائیم تا از این موهبت آسمانی بطوریکه باید و شاید متنعم شویم و از ضلالت و هلاکت برهیم و از روی حقیقت بدانیم که در صراط المستقیم ای دل کسی گمراه نیست.

بالجمله پس از تنبّه بدین مطالب که بمثابه روح در بدن و مزید سعادت و بینائی خود و ابناء وطن بود بانهایت مسرت در مقام طبع و انتشار مصحف مجیدی که در این عصر همایون بطرز بدیع جدید در سی ورق باستکتاب آن در سحرها توفیق یافته و بمدلول کریمه ۸/ وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ بدین شرافت خاص قرین اختصاص آمده بود برآمد از دارالخلافة باهره طهران به بلدان بعیده مسافرت نموده روز و شب نیاسود و کوه و دشت و بحر و هامون را به پیمود و واقعات واردات این مسافرت را که در حقیقت برای این بنده سیر در آفاق و انفس بود منظومه نوشته و تاریخ تولد و ذکر وطن و سبب توفیق یافتن بانجام این خدمت بزرگ را نیز بر آن بیفزود و در تصحیح آن سعی کافی و جهد وافی نموده هدیه حضور دوستان و حبیبان روحانی قرار داد امید که تلاوت کنندگان بطلب مغفرت یادی از این فقیر نمایند مگر روان نیازمند بیاساید.

۹. مثنوی معنوی: ۵۲۲.

این اشعار با اندکی تفاوت در نسخه هایی چون تصحیح نیکلسون آمده که به قرار زیر است:

خوش بیان کرد آن حکیم غزنوی	بهر محبوبان مثال معنوی
که زقرآن گسرنیند غیر قال	این عجب نبود زاصحاب ضلال
کز شعاع آفتاب پر ز نور	غیر گرمی می نیابد چشم کور

۱۰. ملک: ۳.

۱۱. ضحی: ۱۱.

حسبی الله و نعم الوکیل
نعم المولی و نعم النصیر/۹/

تبصره

بر ارباب معرفت پوشیده مباد که این طرز بدیع فقط مختص به قرآن مجید است که در معنی یکی از معجزات این معجزه باقیه محسوب میشود زیرا هیچیک از کتب دیگر را نمیتوان بدینوضع مطبوع که تاکنون از انظار و دیدار اولی الابصار مستور بوده مرتب و جمع آوری نمود. فی شهر ربیع المولود سنه ۱۳۱۸/۱۰/

هوالبدیع

منظومه مثنوی از نتایج افکار و بدایع آثار جناب عوارف و معارف نصاب آقا میرزا زین العابدین خان شیرازی دام مجده العالی مبنی بر شرح حال و مسافرت جناب معزی الیه برای طبع و انتشار فرمان ملک مثنان سنه ۱۳۱۸ سیچقان نیل ترکی/۱۱/

بسم الله الرحمن الرحیم

بشنوید ای محرمان راز مرا	داستان حال و آغاز مرا
چون که من کردم بعالم دیده باز	بُدد وطن شیراز علیین طراز
والد من بُدد حکیمی فیلسوف	در الهی و ریاضی با وقوف
روزها مشغول تدریس کتاب	مجمعی زو مستفیض از شیخ و شاب
روز و شب تکرار کردی از فنون	نکته‌ها گفتی ز اسرار درون
گوش هرکس سر حکمت راشنید	چشم او شد باز و روی جان بدید/۱۲/
مادرم بُدد از نژاد هاشمی	انجوی و از نتاج فاطمی
مولد من شد در آن خرم جنان	آنکه دارالعلم باشد درجهان
نام و تاریخم زهجرت هرکسی	برخیال خود رقم میزد بسی
هاتمی گفتا که زین العابدین	کاتب فرقان و احکام مبین ^{۱۲}

(۱۲۶۷)

چون که هر؟ نمود کآید زجهان
دمبدم بر خلق ظاهر می کند
تاکه جنس او بد و مایل شوند
غیر اعمال وی از هر خیر و شر
ای خوش آن مولود کاندر ذات او

بدو ورود بمکتب و شروع بتحصیل خط

هشت سالم چون گذشت از کودکی
با هزارن شوق در مکتب شدم
چون به بسم الله الرحمن الرحیم
هرکه نامش بر زبان گفت از نخست
با کلام حق چو الفت یافتم
آن معلم که روانش شاد باد
چون سنین عمر باده شد قرین
این هنر را چون پدر دید از پسر
قطعه‌ها از خط استادم بداد
من چه این تشویق دیدم از پدر
در نوشتن گرم شد بازار من
صیت خط من جهانی را گرفت
چارده ساله بخط معنوی
هریک از وی شهره آفاق شد
گر کمال خویش را کردی تمام

هرچه اندر فطرتش باشد نهان
قول و فعل خویش را از نیک و بد
در مراد او مددکاری کنند
هیچ آثاری می‌نمیانند دگر
نیست الا تابش انوار هو

که زبانم ناطق آمد اندکی
از پی هر دانش و مطلب شدم /۱۳/
لب گشودم شد دلم باغ نعیم
نام غیر او زلوح دل بشست
روز هر گفت دیگر برتافتم
سرخطی از خط نسخم مشق داد
شد خطم چون خدّ مه‌رویان دین
بازکرد از مهر بر رویم نظر
وان قلمدان طلا پیشم نهاد
پس به تکمیل هنر بستم کمر
روز و شب تحریر خط شد کار من
صاحبان خط بدنیدی در شگفت
برنوشتم دو صحیفه علوی
در نکوئی پیش هرکس طاق شد /۱۴/
میبرد هرکس بخوبی از تونام

بدو مسافرت از شیراز بطهران

نوزده ساله بطهران آمدم
آن بنی عم کاتب السلطان راد
دعوتم کرد و پذیرائی نمود
پس بتوفیق خداوند جهان
من به تحریرش مشرف آمدم
روز و شب در ره شتابان آمدم
حسن خطش همچو درویش و عماد
خوش محبت بر محبت می افزود
دو کلام الله هم در آن زمان
پاک و طاهر بس منطف آمدم

شرح تفصیل واقعه خواب

بیست و پنجم بود کاندرا واقعه
مظهر حق پیشوای انس و جان
آن کلام الله ناطق شاه دین
در عمارات رفیع منطبق
با حضور مجمعی خاص از عباد
محفلی خوش بود از روحانیان
آن برادر مصطفای باوجود
این برادر اکبرست از من دوسال
پس برای دوستان مهربان
عارفان زین خواب سرگردان شدند
هریکی تعبیری از وی مینمود
کز خداوند علیم بی نیاز
لیک قلب من در این ره عالم است
بعد از آن من در سفارت آمدم
دیدم آن شمس هدی را طالعه
ساقی کوثر امیرمؤمنان
معنی فرقان امام المتقین
غرفها زوجین طبق عن طبق/۱۵
جامی از شربت بدستم بر نهاد
که نیاید وصف آنها در بیان
با من او در شُرب آن شرکت نمود
آن زمان در روم بود آن خوش خصال
کردم آن خواب و وقایع را بیان
بهر تعبیرش همه حیران شدند
گوی معنی را زچوگان میربود
می شود درهای رحمت برتو باز
که ملاقات برادر لازم است
واندر آنجا منشی اول شدم

روز و شب مشغول کار دولتی
بعد شانزده سال مدت ای وحید
الغرض بگذشت بر من بیست سال
حال عمر من قریب پنجه است
کای دریغا نقد عمرم شد زدست
روز و شب در انتظار و در امید
زآتش پنهان دلم در جوش بود
چون نشد تعبیر مایوس آمدم
قلب من خاموش گشت از اشتعال

با کمال صحّت و خوش نیتی
یک نشان دولتی بهرم رسید/۱۶/
که ثمر پیدا نشد از آن نهال
کو نشد تعبیر و قلبم رنجه است
چون بود که خواب من صورت نبست
که نسیم لطف کی خواهد وزید
گرچه دل در جوش لب خاموش بود
خود قرین رنج و افسوس آمدم
شد فراموشم زمان وجد و حال

ورود جناب آقا میرزا مصطفی بطهران

روزی اندر منزل خود من وحید
در برم آمد رفیقی باوفا
بعد صرف شیرچایی و نهار
مژده ده کامد بطهران مصطفی
لیک وضع و حالتش در انزواست
هیچکس را در وثاقش راه نیست
در جوابش گفتم ای مرغ سحر
بختم از این خوش که بعد از بیست سال

بودم و مهمانی از بهرم رسید
نکته دان و بذله گوی و باصفا
روی بامن کرد و گفت آن یار غار
آن برادرت آن خلیل باوفا/۱۷/
گوشه بگرفته فارغ از بلاست
زانکه اندر بند مال و جاه نیست
قلب من مسرور کردی زین خیر
دور هجران رفت و شد عهد وصال

شرح ملاقات دو برادر فرخنده مآل

اتفاقا چند روزی بعد از آن
در سفارت منشی دویم بد او
همره آن یار سرخوش یحیی خان
نکته سنج و نکته دان و نکته گو

صاحب دیوان نغز و دلکش است
مایل دیدار آن فرخنده نام
مطلع بر حکمت و قاموس ما
گشته ایم و شور و حال دیگر است
داشت باغی سید ما بوتراب
روزهای جمعه آن خوش بوستان
همچو باغ جنّت آن عالی مقام
بهر دیدار عزیز بوتراب
سرخوش و من هر دو با هم دلخوشیم
مختصر با یکدیگر وارد شدیم
ساعتی نگذشت کان بحر صفا
گشته وارد اندر آن باغ نعیم
من زجا برجستم و گشتم دوان
منقلب گشتم زشوق و اشتعال
لیل هجران رفت و شد روز وصال
از ملاقاتش شدم شاد آنچنان
الغرض آن روز چندان خوش گذشت
لیک از آن خواب و از آن واقعه

ملاقات ثانوی دو برادر فرخنده سیر و تعبیر خواب

چون دومه بگذشت از این وجد و حال
روزی از بهر ملاقاتم فرید
که بُدم من در نهایت الوصال
آن برادر جانم از در در رسید

نقد عیشم گفته های سرخوش است
بوتراب آن سید والامقام
او چو افلاطون و جالینوس ما
زانکه مهرش در دل و جان مضمراست
قرب شهر و دوستان زان کامیاب/۱۸/
بازبودی از برای دوستان
بر محبتین حلّ و بر مبعوض حرام
مجتمع آن اصداقا از شیخ و شاب
وندر آن ره رهروان چون آتشم
وارد آنساحت دلکش شدیم
آن برادر نور قلبم مصطفی
گشت آن جنّت نعیم اندر نعیم
وندر آغوشش کشیدم همچو جان
پس بگفتم با کمال و جد و حال
الوصال والوصال والوصال
که خضرشاد آن بآب حیوان
که نیاید در بیان آن سرگذشت/۱۹/
نیست اندر قلب و اندر سامعه

کرد روشن منزل و کاشانه‌ام
مصطفی آمد که سازد همدمی
مصطفی آمد که همرازی کند
مصطفی آمد که تا از یک شرر
مصطفی آمد که تا از یک کلام
صحبت از هرگونه آمد در میان
شرح حال افتراق بیست سال
قصه هجران چندین ساله گفت
در میان صحبت آن جان جهان
گو کجا شد آن خطوط دلکشت
آن ودیعه حق در انگشتان تست
ای برادر خط خوش را خوش بدار
از خط نیکت چه بنوشتی بگو
در جوابش گفتم ای فخر مهان
کرده مشغولم ندارم وقت آن
لیک محض آن وصایای پدر
آن علیکم حسن خط را تو بدان
گر تو داری مال خطت زینت است
نور چشما از نوشتن مگذر
بهر اجرای وصایای پدر
باز آوردم یکی قرآن تمام
گشته گلشن از قدومش خانه‌ام
برجرا حاتم گذارد مرحمی
راز دل افشاء و انبازی کند
مشتعل سازد مرا پا تازسر
خود کند تعبیر آن خواب و منام
بمیئی و مصر و روم همچو جان
شرح شیراز و ری و بُعد وصال
شرح میدادی ز اسرار نهفت / ۲۰/
گشت مستفسر ز حال آن زمان
گو کجا رفت آن مقامات خوشت
نور حق مستظهر از قرآن تست
زانکه در هر دو جهان آید بکار
تا که روشن چشم من گردد بدو
گرچه کار دولتی در این زمان
که گذارم یادگاری در جهان
که همگی گفت این پسر نور بصر
از امام حق امیرمؤمنان
ورنداری مال خطت مکنت است
می نویسد و راه غفلت مسپر
خوش درخشان آن خطم همچون در / ۲۱/
پس بدستش دادم آن خیر الکلام

چون بهر صفحه نظر بگشود باز
دید و چون گل برشگفت و خوش بگفت
گفت چشمم گشت روشن از خطت
گفت ای جان برادر مدتی است
نیک سزی در ضمیرم مضمراست
برنگارم مصحفی در سی ورق
صفحه نیم جزو باشد یا اخوا
فوق هر صفحه بخط خوش قرین
نام نیک احمد آخر زمان
دارد این قرآن دو سرلوح مبین
باشد آن فهرست آیات و سور
ای برادر ای عزیز باهنر
از وطن شیراز و مصر و خاک روم
جمله را گشتم که یک صاحب هنر
که بخط خوش جلی در سی ورق
تاکنون بهرم میسر نامده
خوش نویسان جهانرا دیده ام
ای برادر ای نهال خرمی
که بدین خط خوشت آیات حق
باکلام حق شوی توام چنان
ای برادر جان زین العابدین

دید رخسار حقیقت بی مجاز
یک دو رمزی از عنایات نهفت
جان فدای مصحف جان پرورت
که سرم را با خیالی الفتی است
بیست سال است این خیالم در سراسر
هرورق یک جزو از آیات حق
حزبها باشد میان صفحه ها
آیه تنزیل رب العالمین
خوش جلی و خوش درخشان زان میان
اول و آخر بهم باشد قرین
در دو صفحه مرتسم همچون درر /۲۲/
عمر من طئی گشته زین بوک دگر
اصفهان و این رهی فرخنده بوم
من بدست آرم نویسد این سُور
خوش درخشان گردد این آیات حق
گوئیا بهرم مقدر نامده
زان میان خط تو را بگزیده ام
می توانی کرد با من همرهی
برنگاری این درر در سی ورق
که بماند نام نیکت جاودان
خیز و جانا باکلام حق نشین

خیز و جاناین کلام الله نگار
ای برادر جان بیا در بحر نور
خیز و جاناین کلام کردگار
جهد بنما تا پایان آوری
سعی در اتمام او کن ای فتی
که نباشد خوشتر از این یادگار
هردمی بین جنت و حور و قصور/۲۳
روز و شب بنشین که اینست افتخار
اینچنین قرآن بطرز دلبری
تا شوی واقف بسر مصطفی

تعبیر خواب بتشرّف و استکتاب مصحف مجید بطرز جدید

مصطفی در جذبه و شور و کلام
خواب چندین ساله ام آمد بیاد
چون عباراتش شنیدم در سخن
آن شراب کوثر و جام رحیق
عقلم از تن رفت و شد هوشم زسر
چَذا آن جذبه کآید ناگهان
جذبه باید که دل را برکند
جذبه آن باشد که چون در دل فتاد
جذبه آن باشد که همچون کیمیا
من ندانستم چه در من شد پدید
بهر سجده اوفتادم برزمین
بی خودی من چو دید آن ذوفنون
گفت ای جان برادر چون شدت
گوتورا چون شد که بیهوش آمدی
در جوابش گفتم ای جان جهان
که بیاد آمد مرا خواب و منام
که مرا خود بود مخفی در نهاد
شد اشارتش شفای درد من
شرکت و می از وفانعم الزفیق
جانم اندر جذبه آمد زین خبر
بر دل آگاه عارف رایگان
آتش اندر خرمن هستی زند
علم الاسماء را آرد بیاد /۲۴/
قلب ما نیت نماید مرتورا
که مرا میل دل آن سو می کشید
می نمودم شکر رب العالمین
که بکلی من زخود رفته برون
زین سخن چشم از چه رو جیحون شدت
و اینچنین سرمست و مدهوش آمدی
خواب من تعبیر شد در این زمان

زین بشارت خواب من تعبیر شد
ای برادر زین کلام دلفریب
ای برادر زین کلامت چون شرر
ای برادر گو کلامت زین قبیل
پس برایش شرح دادم آن منام
گفتمش میدان که آن جام شراب
وانگه آن دست علی دست حق است
رَوِیْدُ اللّٰهَ فَوْقَ اَیْدِیْهِمْ^{۱۳} بخوان
چون سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ^{۱۴} در حق ما
ای برادر حکم از حق صادر است
برنگارم این کلام الله را
من در این خدمت مقزّر آمدم
لیک عون آن برادر لازم است
چونکه خود شرکت نمودی در شراب
روزها تحریر کار دولتی
لیک شبها خواب را بر خود حرام
پس کمرا تنگ بستم بهر کار
روز و شب در دل نیازی داشتم
کای خداوند علیم غیب دان
لطف خود را شاملم کن از کرم

گرچه گفتمی زود لیکن دیر شد
بردی از من صبر و آرام شکیب
مشتعّل گشتم من از پاتا زسر
هاتف آورد این سخن یا جبرئیل
شرکت اندر شربت و آن ظرف جام/۲۵/
هست این جان و جهان اُمّ الکتاب
جام شربت حکم و امر مطلق است
تا شوی واقف زاسرار نهان
گشته نازل از مقام کبریا
حکم و امر آن خدای قاهر است
آن معارفها و حکم الله را
که قرین جام کوثر آمدم
زانکه قطع و کلک و مسطر لازم است
جهد کن جاننا و روی از من متاب
مانع است و من ندارم فرصتی
می‌کنم از بهر انجام مرام
استعانت جستم از پروردگار/۲۶/
با خدا سزّی و رازی داشتم
وی تو آگاه از دل خلق جهان
تاکنم از جان کلامت را رقم

۱۳. فتح: ۱۰.

۱۴. انسان: ۲۱.

در سحرها هر شبی برخاستم
پس بتوفیق خداوند جهان
در دل شب این کلام الله را
قوتم بر دست و بر بازو نهاد
در سحرها هر که بیداری کند
محرم اسرار یزدانی شود
در جهان هر کس بکام خود رسید
ترک خواب خویش کن در هر سحر
ختم چون گردید فرمان خدا
جملگی بهر زیارت آمدند
آیتی خواندن زان دریای نور
دوستان شادی کنان در هر زمان
این سخن در شهر پر آوازه شد
هر که مدحی گفت بهر او فصیح

از خدا اتمام آن را خواستم
همرهی آن برادر نور جان
برنوشتم امر و حکم الله را
که بزودی من رسیدم بر مراد
از دل و جان ناله و زاری کند
عارف قرآن سبحانی شود
در دل شب ناله از جان برکشید
تا بیابی از مقام خود خبر
مطلع گشتند اخوان الصفا/ ۲۷/
با دوصد گونه بشارت آمدند
با کمال شوق و با وجد و سرور
کرده روشن هر دم از وی چشم جان
که کلام الله ناطق تازه شد
هر که دزی سُفت او را در مدیح

ملاقات با جناب شمس الدین بیگ^{۱۵}

آن حقایق بین و عارف بریقین
نوربخشیها نمود از نورجان
از بنانت گشته معجز آشکار
بهرور گردند هر دم خاص و عام
در بسیط خاک نورافشان شدند

ناگهان از در درآمد شمس دین
شمس دینم همچو شمس آسمان
گفت ای کز بهر دین کردگار
سعی وافی کن که تا از این کلام
در جهان سه شمس خوش رخشان شدند

۱۵. شمس الدین بیگ بعد از عزل منیف پاشا از سفارت ایران در تاریخ یکشنبه چهارم ذی قعدة سال ۱۳۱۵ق. پا به طهران گذشته و به این سمت منصوب شد. مرآت الوقایع مظفری: ۱/۱۶۷.

اولین شمس فلک کز نور پاک
از فروغش گشته با نام و اثر
شمس دویم کز طلوعش خاک روم
مولوی را داد آن مستی و شور
باب عرفان بر رخ او باز کرد
از بیانش عارفان خوشدل شدند
این نشاط و وین شکر ریزی او
شمس سیم شمس دین سرمدی است
که بامر خسرو روم آن امین
تا بنصّ خاص قرآن مجید
تا که عهد الفت و مهر و وداد
در میان دولتین افزون کند
شکر لله کآنچه می بودش امید
شمس دین است و فروغ دین از او
همچنان کز شمس عالم روشن است
مسئلت را گفت زین العابدین

ملاقات با جناب مشارالدوله میرزا حسام الدین^{۱۶}

آن ضیاء الحق حسام الدین را
بالسان تازی آن شیرین زبان
بهر تحسینم زبان را برگشاد
گفت تقریظ فصیحی بهر آن

۱۶. حسام الدین خان حکمت شیرازی ملقب به مشارالدوله از جمله طبیبان دربار سلطنتی و همچنین ملقب به حافظ الصحه و مسیح الملک نیز بود. شرح حال رجال ایران: ۳۱۵/۱.

ملاقات با جناب میرزا حاجی یحیی^{۱۷}

حاجی میرزا یحیی آن شخص نبیل
بازبان تازی آن فرخنده حال
کان بیان قند مکرر آمده
جوهر علم و سیادت بس جلیل
گفت شرحی مبتنی بر وصف حال
زانکه قرآن با مظفر آمده

ملاقات با جناب ذکاء الملک^{۱۸}

آن ذکاء الملک ما آن خوش خصال
گفت شرحی در عبارات فصیح
دوستان هریک بسی شادان شدند
بازبان فارسی خوش کرد حال / ۳۰
کوست مقرون باشارات صحیح
هر یکی جلدی از آن خواهان شدند
وعده دادم دوستانرا بر ملا
هدیه آرم بهرشان نامه خدا

مسافرت به بلدان بعیده

چونکه در ایران نبود ای دلربا
پس برای طبع قرآن مجید
اولین قزوین و بعدم شهر رشت
مطبعه مطبوع و نغز و جان فزا
ره سپر گشتم به بلدان بعید
کوه و صحراها و بوم و دشت
خضرت اندر خضرت آمد گوئیا
یا ثریا ریخته از تاک آن
حاکم و فرمانده برنا و پیر
شکرش اندر گفت ناید ای ودود
که از آن پروحشت آمد هر دلی / ۳۱
می شد و خود را بکشتی می فکند
ای خوشا گیلان باروح و صفا
خورده مینا بیخته بر خاک آن
بود نصرالسلطنه^{۱۹} آنجا امیر
دعوتم کرد و محبتها نمود
بعد از آن بحر عظیم انزلی
موجها چون کوه از دریا بلند

۱۷. احتمالاً مراد او حاجی میرزا یحیی دولت آبادی فرزند حاجی میرزا هادی دولت آبادی و مؤسس مدرسه ادب در آن دوران است.

۱۸. محمد حسین خان فروغی ملقب به ذکاء الملک

۱۹. محمد ولی خان بن حبیب الله تنکابنی ملقب به نصرالسلطنه (۱۳۴۵-۱۲۶۴ق.)، او پس از آقا باقر سعدالسلطنه که طی سالهای ۱۳۱۵-۱۳۱۶ حکومت گیلان را عهده دار بود به این منصب گماشته شد. رک: رجال گیلان در عصر ناصری: ۱۳۱.

لیک از لطف خداوند جلیل
بادکوبه بعد از آن تغلیس بود
یک شبی بهر تماشای کلوب
باغ و اشجار و چراغ و مرد و زن
ای خوشا آن باغ و مشعلهای او
الغرض چون مقصدم بد خاک روم
قونسول ایران بد عبدالکریم
دعوتم کرد و پذیرایی نمود
بعد از آن رفتم بدریای باطوم
پنج روز و پنج شب دریا بدم

بُد سلامت همچو آتش بر خلیل
شهر بانظم و خوش و جمع زود
رفتم و دیدم بسی اطوار خوب
یکهزاران خلق در وی انجمن
ای خوشا آن طرز صحبتهای او
آمدم در شهر و دریای باطوم
در جوانی پیر و با عقلی سلیم
خستگی راه از قلبم زدود
شد عزیمت شهر قسطنطین و روم
در صفات بحر حق بینا بدم

ورود بعلیه اسلامبول و ملاقات با جناب علاءالملک/۳۲

چون رسیدم من بارض خاک روم
وه چه قسطنطین که چون باغ جنان
اتفاقا من در آن عهد و زمان
که علاءالملک تبریزی^{۲۰} بروم
از ساله دودمان مصطفی
کز خلوص قلب آن شخص فرید
چون بدید آن خط و اسلوب بدیع
الحق آن مرد جلیل ذوالکرم

رخت بفکنم در آن فرخنده بوم
کرده دلها را یکایک شادمان
گشته وارد بدان دارالامان
بُد سفیر اعظم آن مرز و بوم
واز عباد خاص حق جلّ علا
مصحف الله را گرامی بشمرید
در عبارات و اشارات رفیع
صاحب اوصاف و اخلاق و همم

۲۰. محمود بن علی اصغر مستوفی (۱۳۴۴-۱۲۵۸ق.). از سال ۱۳۰۳ تا ۱۳۱۲ قمری وزیر مختار بطرزبورگ گشته و در سال ۱۳۰۸ق. ملقب به علاءالملک می‌گردد وی از سال ۱۳۱۲ قمری به مدت هفت سال سفیر کبیر ایران در اسلامبول بود. رک: تاریخ رجال ایران: ۴-۳۹.

در اشاعه این کلام ذوالجلال
حَبَّذَا زان حسن خلق و مردمی
وہ چه خوش فرموده است آن مولوی
گر زبغداد و زتبریز و ریند
خم مُل ہرجا کہ میجوشد مل است
ملاقات با جناب قوام السلطنہ^{۱۱} سفیر وین
آن نریمان خان قوام السلطنہ
بہر دیدار علاءالملک راد
بود این شخص سفیر ممتحن
شاد و راضی دولت و ملت زوی
او بسی لطف و کرم کرد و وداد

کرد سعی او با کمال و جد و حال
مرحبا زان شور عشق و خرمی
بہر محجوبان مثالی معنوی
بی مزاج آب و گل نسل ویند/۳۳/
شاخ گل ہرجا کہ می روید گل است
آن سفیر شاہ ما در وینہ
در سفارت چکمہ از پا برگشاد
با دو صد خلق حسن اندر وین
خاصہ شاہنشاه ما در ملک ری
شرح نتوان ور شود دریا مداد

مسافرت بوین با جناب قوام السلطنہ

چونکہ بعد از طبع قرآن مجید
خاصہ سیر وضع بلدان فرنگ
زانکہ حق فرمودہ است ای عبد ما
کَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا^{۱۲}
سیر انفس روح را باقی بود
سیر آثار حقت آفاقی است
گر بہ نفس خویشتن عارف شوی
با قوام السلطنہ فخر زمن

بود مقصودم سیاحت ای وحید
آن علوم و وان فنون رنگ رنگ
رو نظر میکن تو در آثار ما
و یید الارض غیر ارضها/۳۴/
پس مقدم سیر آفاقی بود
سیر انفس تا قیامت باقی است
از خداوند جهان واقف شوی
رہ سپر گشتیم تا شہر وین

۲۱، نریمان خان بن سلیمان خان سهام الدولہ (۱۳۲۴- ق.) کہ از سال ۱۳۰۹ق. ملقب بہ قوام السلطنہ می گردد و در سالهای ۱۲۹۶ تا ۱۳۲۱ وزیر مختار ایران در اتریش بود. القاب و مناصب عصر قاجاری و اسناد امین الضرب: ۲۵۰.
۲۲. روم: ۵۰.

خوش باسانی مسافر میگذشت
جمله اوضاعش صحیح و با تمیز
وان سراجش برق و سقفش زرنگار
خوش کمر بسته بخدمت روز و شب
صحبت و حال و نشاط و همدمی
پس بشهر وینه وارد شدیم
خود پذیرایی نمود از هر قبیل
خاص او چون حاتم طائی بطی/۳۵/
می نیاید در بیان گو از وین

راه آهن بود در هر کوه و دشت
و چه راه آهنی بود ای عزیز
آب او از معدن و بس خوشگوار
اهل آن خدمتگذار و با ادب
با کمال خوشدلی و خرمی
جمله یکروز و دوشب در ره بدیم
در سفارتخانه آن شخص جلیل
لطفها و مهربانیهای وی
الغرض چون وصف آن خلق حسن

در اوصاف شهر وین

مُهر و مَه در غرفهای او مقیم
مهبط بیگانه و هم خویش بود
غرفها بر غرفها تاشش طبق
روشنائی میفزود از غرب و شرق
لیل آنها بود همچون روز ما
با چراغ برق چون چرخ برین
دور زن در شهر چون پرگار بود
هر که هرجا خواستی رفتی دمی
چون بهشت عدن مهمان خانها
زیر هر شیرینی یک ظرف نکو/۳۶/
خوش مدوّرر همچو چشم سوزنی

بود شهری همچو جنات النعیم
پای تخت دولت اطریش بود
الله الله صنعت و الطاف حق
از یمین و از یسارش نور برق
با چراغ برق جان افروز ما
راه آهن داشت در زیر زمین
روز و شب با سرعت او در کار بود
در تمام شهر می گشتی همی
بود در این شهر شربت خانها
شیرها بُد نصب در دیوار او
بود در بالای هر یک روزنی

هر که می‌افکند یک هلر^{۲۳} در او
از دهان شیر شربت آمدی
همچنین بودی در آنجا اغذیه
هر چه میل هر که بُد آنجا بدی
از کباب ماهیان و گوشتها
لحم طیر فیه مَمَّا یَشْتَهُونَ^{۲۴}
چون فکندی پول اندر کام او
نه قسم لازم نه چک و چانه
همچنین در جعبه‌ها بُد روزنه
چونکه هلر می‌فکندی در درون
بود میزانه‌ها برای وزنها
صفحه بالا پر از اعداد بود
هر که پا بر صفحه زیرین نهاد
این مسافر از برای امتحان
صفحه بالا که بر زاعداد بُد
در زمستان فصل یخ بازی کنند
همچو آن یخچال ما لیکن وسیع
آن سراج برق هم در آن میان
مرد و زن با بچه و اطفالشان
دست هم بگیرفته گرم و سرخوشند

پُر همی گشتی ز شربت ظرف او
چونکه ظرفش پُر شدی بند آمدی
روی آن ظرف بلوری تعبیه
پیش آن ظرف بلورین می‌شدی
نان و سبزی و پنیر و شوربا
این غذاها جملگی بود اندرون
گردشی کردی و دادی کام او
نه برای هر جوی افسانه
ساختش از چوب و رویش آینه
بسته‌های نُقل آوردی برون
صفحه بالا و سطحی زیر پا/۳۷/
صفحه زیرین بکلی ساده بود
عقربک بر نمره وزن ایستاد
بر زیر رفتم ستادم روی آن
عقربک بر نمره هشتاد شد
روی یخ بازی بطنازی کنند
واندر اطرافش عمارات رفیع
خوش‌فروزان چون نجوم آسمان
کفشهای آهنین در پایشان
روی آن یخها روان چون آتشند

۲۳. واحد پول قدیمی در اتریش

۲۴. واقعه: ۵۶.

شرح تماشاخانه گلدسوم

در گلدسوم من شبی حاضر شدم
با چراغ برق روشن بام و در
پیر و بُرنا مجتمع از مرد و زن
در پس پرده بُد اسرار نهان
پرده بالا رفت و آمد در نظر
ای خوشا آن بندبازی کردنش
بر هوا رفتی معلق چون حباب
بعد از آن حوری دیگر آمد پدید
قصه سرکرد و حکایتها بگفت
واندر آخر چند شعری جان فزا
زان سپس مرد عجیبی شد پدید
از زمین جستی زچستی هردمی
در میان بازی آن مرد عجیب
بعد از آن دهقانی آمد در نظر
اسب او خدمتگذار او بدی
آن الاغ و گاو و فرزندان او
در جهان تا کشت و ذرع آمد پدید
زان سپس آمد جوانی در میان
در شعبد بازی آن مرد جوان
دستمال و صندلی و گوی را

در تآثرهای آن ناظر شدم
صحن آنجا همچون گلشن در نظر/۳۸/
یکهزاران خلق در وی انجمن
جنت و حور و لباس پزنیان
دختری زیبا و رویش چون قمر
برطناپ و ریسمان برجستنش
بازپائین آمدی روی طناب
در لباس پزنیان طرزی جدید
جانمابا گفتههایش بود جفت
خواند و غایب گشت از انظار ما
که چو او کمتر کسی دید و شنید
در هوا چندین معلق میزدی
او همی گفستی عبارات لیب
بازن و فرزند و اسب و گاو خر/۳۹/
وان سگش ساز پیانو میزدی
جملگی بودند در فرمان او
کس چنین دهقان خوشبختی ندید
چابک و شیرین زبان و نکته دان
کارها کردی که ناید در بیان
با کلاه خود فکند او بر هوا

بعد یک یک را به ترتیب آن فتی
که بشکل دایره همچون قمر
نی شدی با یکدیگر آنها قرین
تا در آخر صندلی شد بر زمین
دست هایش را بدست خود گرفت
ده قران را می‌فکند او بر هوا
روی میزی چیده بد ظرف بلور
روی میزی را بطوری در ربود
بوالعجائب کارهای آن جوان
می‌گرفت و می‌فکند او بر هوا
آمدی آن جمله اشیا در نظر
نی فتادی یک از آنها بر زمین
وان کلاهش بر سرش آمد قرین
گوی هم در جیبش آمد ای شگفت
یک یک در جیب می‌کرد جا/۴۰/
جمله بی‌عیب و صحیح و بی‌قصور
که تمام آن ظرفها برجای بود
در بیان و شرح ناید ای مهان

رفتن باپرا و شرح نور و ظلمت

یکشب دیگر شدم در آپرا
خلق در آنجا نموده انجمن
با چراغ برق روشن همچو روز
نور و ظلمت بود مقصود این مهان
دختری مانند ماه آسمان
نام او بُد نور و نور از وی پدید
ناگهان پیدا شد از سوی دیگر
جامه‌اش همچون دل نادان سیاه
نام او بُد ظلمت و ظلمت دراو
دائما با نور می‌کردی جدال
نور هرسمتی که لشگر می‌کشید
بُدمقامی دلگشا و باصفا
از هزاران بود افزن مرد و زن
خوش درخشان همچو مهر جان فروز
کز پس پرده شدی یک یک عیان
با جواهر در لباس پرنیان
اینچنین نوری بگیتی کس ندید
هیئت‌ی تیره چو زنگی در نظر
تار و تیره همچو نامه پرگناه/۴۱/
هر طرف او می‌دویدی سو بسو
کم نکردی یکرمان از قیل و قال
ظلمتش با جیش از پی می‌دوید

پس تفاخر مینمودی او بنور
هرچه گفستی نور از روی صواب
حکم او غالب بحکم نور بود
در حقیقت نور باشد تربیت
جهل و ظلمت قصد بی علمی بود
خوش همیدان نور مقصود از عقول
یا که مقصد نور انوار الله است
یا که هست آن نور خود آب حیات
الغرض آن نور و ظلمت در جدال
هرزمان ظلمت بفیروزی نشست
جهل بگرفت آن بلد را طول و عرض

جنگ نور و ظلمت و غلبه نور بر ظلمت

این مثل را کرد واضح آئرا
دیده شد یک کاروانی مرد و زن
دوش آنها بود زاد و راحله
آمدند و وارد صحرا شدند
بارها را بر زمین بگذاشتند
در خیال آنکه شاید ساعتی
خوش بیاسودند یکدم از تعب
از خیال رهنزان غافل شدند
ناگه از سوی دیگر جمعی شریر

پس تحکم آمد از وی در ظهور
ظلمت او را از خطا گفستی جواب
نور در قهرش همه مقهور بود
صنعت و آداب و علم و معرفت
کان بعکس نور تاریکی بود
ظلمت آن نفس دئی بوالفضول
ظلمت آن ابلیس دور از درگه است
ظلمت آن تیرگی و ظلمات
روز و شب در جنگ و بحث و قیل و قال /۴۲/
نور رفت و خلق و آنجا گشت پست
ظلمات بعضها بر فوق بعض

پرده بالا رفت در انظار ما
جمله با پای پیاده با محن
روی گرد آلود و پای آبله
ظلمت آنجا حکمران و خود پسند
خیمه در گوشه افراشتند
واکشند آنجا بخواب و راحتی
خوش بخواب ناز رفتند ای عجب
فارغ از اندیشه دزدان بُدند
قاطعین راه با شمشیر و تیر /۴۳/

حمله آوزند با تیر و تفنگ
جمله را غارت نمودند آن سپاه
چون تماشا کرد نور آن گیر و دار
دور ظلمت را گرفت او ناگهان
ظلمت از هرسو که میگردی فرار
تا در آخر نور برقی بفروخت
راه آهن در تاطر آمد پدید
شد مراکبه‌های آهن آشکار
آتمراکبه‌های آهن بُد روان
درب‌هایش آینه بس آشکار
با کمال سرعت سیر آنچنان
آن مسافرها بوجد و با وله
می‌کند یکماه ره یکروز طی
گرچه بازی بود ای نیکوسیر
صورتش بازی و معنی بس دراو
نور و ظلمت عقل و نفس تو بُود
هرکجا که عقل افرازد عَلم
تا که حکم خویش را جاری کند
هرچه گوید عقل از راه صواب
رهزن دین خداوند و رسول
استعانت عقل اگر جوید زحق
تنگ شد بر کاروان میدان جنگ
روز ایشان شد بسان شب سیاه
استعانت خواست از پروردگار
بهر وی آمد مدد در آن زمان
نورش از پی مینمودی کارزار
ظلمت و لشگر بیک لحظه بسوخت
نعمتی بد فوق نعمت بر مزید
با مسافرها قطار اندر قطار
غرفه‌ها چون غرفه باغ جنان
کوه و صحرا مرز و دشت و مرغزار
برزمین رفتی چومه بر آسمان
در منازلگاه خود گشته یله /۴۴/
این ندیده در جهان کاووس کی
خوش اشاراتی درین بازی نگر
صورتش بگذار و معنی را بجو
که شود ظاهر از آنها نیک و بد
از پی او نفس آید دم‌بدم
تا برد عقل تو از راه رشد
نفس او را از خطا گوید جواب
عقل را بیچاره سازد آن جهول
می‌برد در کارها بر وی سبق

عقل اگر یاری زحَق جوید مدام
لیک آن نفسی که مگاره بود
آنرسول رحمه للعالمین
قد رجعنا من جهاد الاصغر
حبذا آن سالک یزدان پرست
تا که عقل خویش را کامل کند
نفس را مغلوب سازد بالتمام
رهزن عقل است و آماره بود
گفت با آن غازیان راه دین/۴۵/
کرده رو سوی جهاد الاکبر
که بزیر سایه عاقل نشست
آتشی در ملک نفسانی زند

جشن گرفتن اهالی فرنگ برای ظهور تربیت و تمدن

پس برای شکر این الطاف حق
شد بپا جشن عظیمی در فرنگ
جمله با لبس جواهر آمدند
نور پیایش زیبا دختران
رقص میکرد او بسر پنجه دوپا
دختران هم متفق با او همه
در میان چرخ و رقص آن دختران
گه برفتندی قطار اندر قطار
گاه می رفتند بر وضع نظام
در نظر آمد مرا آن مولوی
چون رهند از نقص خود رقصی کنند
صاحبان منصب از هر دولتی
با علمها و نشان رنگ رنگ
گشته حاضر اندر آن بزم حضور
ظلمت از نور الهی محترق
چارصد دختر همه شوخ و قشنگ
با سرور و رقص وارد می شدند
همچو ماهی در میان اختران
چرخها می زد معلق در هوا
در نشاط و چرخ و رقص و زمزمه
گه مشکل همچون سرو بوستان
گه شدندی خرمن گل آن قطار/۴۶/
که ابر نظرانگان دادی سلام
که چه خوش سفت است در معنوی
چون رهند از عیب خود دستی زند
بالباس رسمی و خوش نیتی
هریک از یک پادشاهی در فرنگ
جمله مستغرق در آن دریای نور

وان سراج برقه‌ها هم زان میان
در میان آن نور چون مه پاره
یکطرف موزیک و ساز و برقه‌ها
وان پراواها و صوت مرحبا
بعد آمد در نظر فوج و سوار
بانظام خاص و موزیک فرنگ
آن سیاهان متصف با تربیت
نور پیشاپیش آنها همچو ماه
ایلچیان پادشاهان آمدند
متصل شد شهرها با یکدیگر
راه تجار و صنایع باز شد
اختلاف از بین خود برداشتند

در وصف علوم و صنایع مغرب زمین

پس بیمن مقدم نور قدم
شد سراج آن اهالی نور برق
آن چراغ برق و تونلهای کوه
آبهای معدن و بس خوشگوار
آن درشگه وان ترنویهایشان
آن علوم خاص فیزیک و شیمی
این یکی راجع باجسام صور
آن فنون عکس و وان فوتوگراف

خوش درخشان چون نجوم آسمان
دختران بر گرد او سیاره
یکطرف حور و پری و رقصها
از زمین می شد پیایی برسما
بود فوجی هم سیه از زنگبار
با علمها و لباس رنگ رنگ /۴۷/
جمله با آداب و علم و معرفت
خوش درخشان نور در فوج سیاه
پس بهر شهری نماینده شدند
مجمعی شد مجتمع زاهل هنر
موسوی با عیسوی همراز شد
تربیت را در میان بگذاشتند

شد فزون علم و صنایع دمبدم
خوش فروزان روز و شب از غرب و شرق
وان جهازات عظیم باشکوه
راههای آهن و بس راهوار
با الکتریک بردی راهشان /۴۸/
منطوی در وی شروح عالمی
وان یکی راجع بمعنی صور
ضبط صوت و شرح آن فوتوگراف

پارلمنت و طرز و طور مشورت
حکم حق است این به نزدیکان و دور
آن مدارسهای با فرّ و شکوه
روز و شب مشغول تحصیل علوم
هریکی ناطق بچندیین السنه
در مدارس نیز صنعتها بود
صنعتی را هرکه خود مایل شود
کور و کر آنها که مادر زاده است
اختراع ساعت و میزان آن
رو مواقیت واهله را بخوان
هیئت و علم نجوم آسمان
رو تلسکبهای اعظم را نگر
خوش به بین در هر نجوم اصغری
هر یکی کوکب جهانی بوده است
هر یکی دارای شمسی و مهی
طول و عرض هر یکی سنجیده اند
این زمین هم خود یکی کوکب و شست
در نبی برخوان مرور این جبال
این کواکب جملگی در گردشند
جاذب و مجذوب یکدیگر همه
هریکی دارای مخلوقی عظیم
در مطالب گفتگو با معرفت
فاستقم امری و شاور فی الامور
واندر آن اطفالها از هر گروه
صرف و نحو و حکمت و علم نجوم
آگه از جغرافیای امکانه
بهر اطفالی که در آنجا بود
میشود مشغول تا کامل شود
بهر هر یک صنعتی آماده است
وضع سیر مهر و ماه آسمان /۴۹/
در نبی خاتم پیغمبران
حیرت اندر حیرت آمد این زمان
بین در آنها هیئت شمس و قمر
منطوی بوده جهان اکبری
خود زمین و آسمانی بوده است
دور آن مه از ستاره خرگهی
وزن هر یک را معین کرده اند
کو بدور شمس اندر گردش است
چون مرور ابر باشد لایزال
دور زن هستند و گرم و سرخوشند
مهر و ماه و انجم و اختر همه
جمله در تسبیح خلاق علیم /۵۰/

علم ذرع کشت و دهقانی همه
در بیان ناید علوم مزرعه
الله الله روشنیها برقهها
الله الله صفحهای سنگها
الله الله غرفها بر یکدیگر
الله الله مهر و ماه جان فروز
الله الله آن اطاق راهنما
یکهزار و هفتصد تن عمله
شرح باغ وحش و حیوان و طیور
شرح تحصیل و علوم مدرسه
شرح آن توپ و تفنگ کارزار
شرح علم طب و تشریح بدن
شرح نقاشی و آن علم صور
ای خوش آن ترتیب و آن شایستگی
آن خیابانهای سبز و خرمش
آن زمینها پر زسبزی و چمن
چون بهشت عدن فیها جاریه
حور عین کالتجوم الثاقبه
آن چراغ برق چون شمس و قمر
در زجاجه نور چون رخشان شدی
چشم بیند ما تلذ الاعینا
هست تعلیمش باسانی همه
آن صنایعها و علم مطبعه
الله الله آن ماشین و چرخها
الله الله هوش و آن فرهنگها
هر یکی دارای چندین از هنر
گوئیا در مطبعه کردند روز
گاه بالا بود و گاهی زیر پا
روز و شب در کارهای مطبعه
موزه و موزیک و معدنهای نور
آن ریاضیها و علم هندسه
آن فنون جنگ و افواج و سوار
شرح چشم و گوش و دندان و دهن / ۵۱ /
این زمان بگذار تا وقت دیگر
ای خوشا آن نظم و آن بایستگی
وان صنایعها و وضع مردمش
لاله و گل سرو و کاج و یاسمن
جوی شیر و سلسبیل صافیه
نور برق کالتشموس الطالع
خوش درخشان است در شاخ شجر
گوئیا خود کوکب دژی بدی
نفس دارا ما اشتیه نفسنا

تاسف

این همه علم و صنایع در وین
ای حبیان من ابناء وطن
کاین همه علم و بدایع در وی است
شرح حالائی که در این مثنوی است
بهر آگاهی ابناء وطن
تا بخوانند و قیاس از وی کنند
ما چرا اینطور از خود غافلیم
این همان ایران باروح و صفاست
این مقام انبیا و اولیاست
پای تخت پادشاهان جهان
آخر ای جان جهان ایران زمین
از صنایعهای تو در چوب و سنگ
گر بدست آرند ظرفی از عتیق
یا یکی صفحه ز نقاشی تو
بل شکسته کاسه و کوزه
کو کجا رفت آن صنایعهای تو
غم مخور جانا تو زین العابدین
بحر بخشایش به جنش آمده
گشته طالع بر قریب و بر بعید
این زمان وقت طلوع ماه ماست

چون بدیدم یاد کردم از وطن
خود یکی شهر از فرنگ است این وین/۵۲/
وین همه فن و صنایع در وی است
دان یقین کز صد هزارانش یکیست
نظم شد این مختصر اندر وین
که چگونه این عزیزان رهروند
روز و شب در ذکر و فکر باطلیم
این همان مزروع حاصلخیز ماست
این زمین خود مهبط نور خداست
مظهر نور الهی هر زمان
خود بدی چشم و چراغ عالمین
حیرت اندر حیرتند اهل فرنگ
یا که حکاکی خط اندر عقیق
در ظروف چینی و کاشی تو/۵۳/
میشود زانها مزین موزه
کو کجاشد آن بدایعهای تو
نور مشرق گشته بر مشرق زمین
هان کلام حق بغرش آمده
نور حق فی لبس من خلق جدید
که مظفر شاه شاهنشاه ماست

پادشاه عادل و ظلّ الله است
یک جهان داریم صدراعظمی
پس دو نور حق درین عهد و زمان
خود یکی نور این کلام الله بود
تو یقین میدان کزین انوار هو
الغرض من زین کلام کردگار
باز گشتم جانب ایران زمین
این کلام الله چون جان جهان
امر حق را همچو شمس آسمان
سعیها کردم که این نامه خدا
خواهش آندم که تلاوت میکنند
در حقیقت ظلّ حق نور الله است
کو بود بر درد جانها مرهمی
گشته تابان همچو خورشید جهان
نور دیگر شاه ظلّ الله بود
آب رفته باز می آید بجو
طبع آوردم بصحّت ده هزار / ۵۴/
بازاران شادی آمد دل قرین
هدیه آوردم برای دوستان
منتشر کردم بر اطراف جهان
از خطای کاتبان گردد جدا
که دعای مغفرت بهرم کنند

هدیه آوردن کلام الله بحضور پادشاه جمجاه اسلام پناه

هست سال ختم این ام کتاب
شه مظفر آنکه دین کردگار
مصحف و شه شیر و شکر آمده
یک کلام الله ز بهر امتیاز
بُد مسافر آنشه با عدل و داد
بهر دیدار سلاطین فرنگ
آن شهنشاه کریم با جلال
حرز و هیکل کرد امرالله را
بیست ساله امتیاز از مکرمت
نام شاهنشاه ایران در حساب
گشته از تأثیر عدلش آشکار
زانکه تاریخش مظفر آمده
در حضورش هدیه بردم از نیاز
در فرنگستان و پطرو بلگراد
آن قصور و وان فنون رنگ رنگ / ۵۵/
کرد تکریم کلام ذوالجلال
در سفر برد آن کلام الله را
بذل فرمود آن شه با معدلت

لاجرم هرکس که اقدامی کند
طبع این گونه کلام الله کند
خائن و مسئول باشد هرکجاست
که خلاف امر شه بس نارواست
بر فلک تا مهر و ماه تابنده باد
اسم شه با ذکر حق پابنده باد/۵۶/

مدیحه

مدیحه ادیب فرزانه و سخن سرای یگانه جناب معارف آداب حاجی میرزا محمدرضای محلاتی
الملقب بسلطان الکتاب و المتخلص بصفاء مقيم دارالخلافة طهران شرح الله صدره در توصیف کلام
الله مجید و تمجید جناب راقم زاده الله شرفا و توفیقا

عروس حجله قرآن نقاب زد بالا
بدست منشی قدرت بهمت والا
نوشت زین کلام خدای زین عباد
دعای خلق براو باد و آفرین خدا
عروس حجله قرآن بخط خوش آراست
بچشم اهل یقین حسن او بود پیدا
بخط نسخ چنان داد زینت قرآن
که داد زینت دین نبی امام هدا/۵۸/
علی عالی اعلی امام جنّ و بشر
که هست ساقی کوثر بروز حشر و جزا
زهر خدمت کتب کلام حق دادش
بخواب جام جهان بین زراح روح افزا
عجب مدار زاعجاز کتب آن که بخواب
بشرح خواب بنوشیده جام از مولا
زمعجزات پیمبر همین کلام حق است
کلام حق همه اعجاز میکند افشا
اگرچه باطن قرآن تمام معجزه است
کنون زظاهر آن معجزات هست بما
وگرنه از چه سبب در کتابتش باشد
عیان بخلق نهان معجز ید بیضا
چو زلف حوری جنّت بصفحه صورت
چو نور طور که کردی ظهور بر موسی
همه لطایف و اسلوب سطر آن ظاهر
همه محاسن خط را خطش بود دارا
نموده وحدت حق را براستی زالف
بچشم مؤمن و کافر بدیده ترسا
بصفحه جمله حروفات آن همه دلکش
سطور آن همه جان بخش آدم و حوا
کشیدهاش کشد قلب کفر در اسلام
دوایرش بکنند چشم کور را بینا

تمام حلقه جیمش بشکل زلف عروس
معاینه دم طاوس عین او رعنا/۵۹/
تو گوئی آنکه مرصاد اوست چشم غزل
زدال پشت چو ابدال خم نموده دوتا
خطش بصفحه تو گوئی نجوم بر فلک است
مرصع است زالماس گنبد مینا
اگرچه بنده بکتاب شاه سلطانم
پراست روی زمین از کتاب خط صفا
بحد خویش کنم وصف از کتابت او
که قطره را نبود حدّ وصف از دریا
همی زحرف الف تا بیا درین قرآن
زمدّ بسمله تا خاتمه همه زیبا
یگانه خسرو ایران مظفرالدین شه
که نظم دولت و دین از وجود اوست بپا
سزد که از پی این خدمت کلام الله
جهان عوض دهدش خسرو جهان آرا
شروع و خاتمه اش را صفا رقم بنمود
بنام نامی شه تا ابد بود برجا
(زیخت شاه) مظفر شروع قرآن کرد
۱۳۱۵ زمان خاتمه آمد (مظفرالدّینا)

۱۳۱۶

قد اهتمم هذه المنظومه الشريفه على يد العبد العاصی مرتضى الرازی غفرالله له فی شهر جمیدی
الأولی من شهر سنه /۶۰/ ۱۳۱۸
هو الباسط

مسمط

از سخنان فصاحت بنیان مرحوم مغفور میرزا آیت قزوینی طاب ثراه مبنی بر شرح حال خود و تمجید
جناب راقم کتاب الله المجید زید مجده و توفیقاته

اول آبان مه آن بروی چو آذر
جلوه کنان صبحدم درآمدم از در
دید مرا سخت دردمند و مکدر
گفت که تا چند ای ادیب سخنور

خسته دلی از جفای دهر ستمکار

چند درین کنج غم بناله و آهی
زار و نزار از ستیز بخت سیاهی
آخر برون خرام گاه بگاهی
زانکه نیابد بسوی مقصد راهی

هرکه بزندان انزواست گرفتار/۶۱/

این همه برپای دل زغم چه نهی بند
چند نشینی بکنج حجره غم چند
ویحک آخر نه فاضلی و هنرمند
فضل و هنر را چنین بخواری میسند

جان و خرد را چنین بذلت مگذار

خیز و درین تنگنای حیرت منشین
خود را درهم مساز از غم چندین
دل را انده مده زغصه دیرین
زانکه خردبیشه را نباشد آئین

جانرا کردن برای عزت تن خوار

پندی حکیمانانه گویمت بپذیر
تکیه مکن هیچگه بدانش و تدبیر
زانکه بود کارها بقبضه تقدیر
غم مخور و شادزی که هرگز تغییر

نتوان دادن بیر نوشته دادار

ملک جهانرا بخویش تنگ چه داری
عمر گرانمایه را بغم چه گذاری
قصه محنت بلوح دل چه نگاری
به که زکار زمانه یاد نیاری

تا مگر اندر زمانه به شودت کار/۱۶۲

آفت روح تو در زمانه زجسم است
روح تو چون گنج و جسم تو چه طلسم است
اسم طلب کن که عقل و دانش اسم است
کار جهان بی زیاد و کم بدو قسم است

قسمی اقبال و قسم دیگر ادبار

هر که به یزدان امیدوار شد از دل
روزش فرخنده است و بختش مقبل
وآنکه بعقل و هنر شود متوکل
کارش بیحاصل است و سعیش باطل

زین دو به بین تا کدام داری دربار

غافلای ای طفل ناز پرور مغرور
زانکه رود کار بیدلان بچه دستور
مست کی آگه بود زحالت مخمور
نیست خبر تندرست را که برنجور

شب چه دراز است و روزگار چه دشوار

گوئی از دل غبار انده بزدای
سلسله غم زیبای خاطر بگشای
مجلس عشرت بدار و حجره بیارای
آخر بینی مرا که از سرتاپای

غرقه دریای درد و رنجم و تیمار/۱۶۳

گویم اگر چون زلعب چرخ فسونگر مهره بختم دراو فتاد بششدر
ترسم گفتار من نداری باور خنده زنی هر دم به طعنه و تسخر

این سخن بیگزاف را کنی انکار

اکنون یکمه فزون تر است که تamen دوخته ام با فراش و بالین دامن
از بس افسرده کرده ضعف مرا تن گوئی استخوان من بسوده بهاون

نیست کنون جز خیالی از من در کار

هیچ نمانده بجا زجان و زجسم جز بر یاران بنامرادی اسمم
دانی کز روی راستی بچه قسم هیکل موهوم ناطقی چو طلسم

هست نماینده لیک نیست در آثار

نیست درین غربتم کسی که زیاری روز پرسد که آتیا بچه کاری
ازچه بدین مایه درمند و نزاری غم مخور ار یار و غمگسار نداری

من بتو اینک زراه یاری غمخورا/۱۶۴

تا نگوئی که بر سبیل حکایت می کنم از دوستان خویش شکایت
هست عیان پیش صاحبان درایت کز سر تسلیم و بردباری آیت

در دل از هیچکس ندارد آزار

لیکن این فصل را که با تو نمودم شرحی از جور روزگار نمودم
تاشوی آگه که در چه آتش بودم کانيسان از دل بسر برآمد دودم

تا که سرشکم ز دیده ریخت برخسار

گفت که خون بیش ازین مکن بدل من کم کن از جور دهر ناله و شیون
آخر اهل کمالی و هنر و فن این همه بر جور روزگار مده تن

وین همه از چرخ کجمدار مبر بار

رخت زمحنت سرای وهم برونکش خانه صبر و ثبات را مزن آتش
خاطر آسوده دار از غم دل خوش کز پی اصلاح کارهای مشوش

هست خداوند را وسایل بسیار/۶۵

خاصه زجمعی که دوستان کریمند نیک سگال تو از زمان خدیمند

صاحب اصل شریف و طبع همیمند بانسب پاک و بانژاد قویمند

با گهر نیک و با مفاخر اطوار

هرگه بینی که شد بخواب ترا بخت کار جهانرا بخود مساز همی سخت

از پی تحصیل کام خود شو یک لخت سوی خزانه امید خویش بکش رخت

تا شوی ایمن زکید بخت نگونسار

از ستم این جهان سفله حذر کن روی بسوی جهان فضل و هنر کن

صاحب خود را زحال خویش خبر کن عرضه بدان خواجه ستوده سیر کن

زانکه بدین گونه دردمندی و بیمار

پاک نهادی که عقل خواننده ثنائش کرده موفق بدین و داد خدائش

دولت سرمد بجان خریده ولایش میر مهین زین عابدین که زرایش

چشم ولی روشن است و روز عدو تار/۶۶

ای بمدیحت زبان اهل هنر باز فضل و شرف در ستایش تو هم آواز

خاطر تو با قضا و قدر انباز مفتخر از نسبت تو خطه شیراز

محترم از دولت تو دوده ابرار

داشت پدرت آن مهین حکیم الهی بر حکمای زمانه رتبت شاهی

قول مرا نشمرد خرد در واهی زانکه جهانی همی دهند گواهی

آنکه چنو مرد کم فتاده هشیوار

هم تو بهین میوه زان درخت کمالی در چمن علم و عقل و رای نهالی

یعنی سیمرخ فضل را پر و بالی شاید اگر در مقام فخر ببالی

بر همه ابناء فضل و بر همه اخیار

آری فرزند بحر دژ ثمین است کوثر پاک از نژاد خلد برین است

اصل چو مه گشت فرع نیز مهین است پور حکیمی چنان بزرگ چنین است

ضیغم زاید بلی زضغیم کزار/۶۷

طبع تو عاقل نواز و جاهل سوزاست کلک تو مفتاح صد هنر ار کنوز است
بخت تو را اول ظهور و بروز است عهد جلال ترا نخستین روز است

دوره جاه تو را نخستین دیدار
کلک بدیع تو در نوشتن فرقان معجزه ظاهر نموده است ببرهان
لطف خدا با تو هست ظاهر و پنهان بهتر ازین چیست مر تو را که بکیهان

ماند کلام خدای را ز تو آثار
باش که تا لطفهای داور بینی یاری گردون و مهر اختر بینی
هردم از دهر کام دیگر بینی آنچه مرادت بود فزونتر بینی

گر تو فزونی نعمت است سزاوار
کس چو تو ای دوحه حدیقه حکمت نبود آگاه از طریقه حکمت
در نظرت باد این دقیقه حکمت کانچه بود در خور سلیقه حکمت

در حق آیت بجای آری زنهار/۱۶۸
ای ز تو دانش نهاده پایه بکیوان شخص تو را اسمش فضل شمسه ایوان
چون تو به از هر که هست در همه کیهان دانی کاین بنده فاضل است و سخندان

هم سخنش را تو نیز باش خریدار
زانکه رهی را سخن بماند در دهر بیشتر از ملک و مال و دهکده و شهر
این سزد نزد رای خواجه بود جهر کز سخن نیک مرد نیک برد بهر

به بود آری مدیح از همه آثار
یارب هماره تا شماله خاور روشن گردد در این مقرنس منظر
روز تو خوش باد و روزگار تو خوشتر در همه کاریت باد گردون یاور
در همه حالیت باد لطف خدا یار